

# در گذرگاه «نسیم و عده» سپندارمذ - امشاسپند عشق و صبوری، تا رویش «گل نوروز» و هماوائی با نوبهار خوانان نوروزی (به مناسبت اسفندگان و بشارت نوبهار)

جابر عناصری  
استادیار مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

« به پاسخ نارون گفتش کز اطفال چمن بگذر  
که امروز دامهات از شوق در رقصد با آباء،  
هاتف اصفهانی

«... اسفندارمذ ماه دوازدهم از سال شمسی و روز پنجم از ماه شمسی است  
و فارسیان این روز را درین ماه مبارک دانند و عید کنند و جشن سازند  
بنا بر قاعده کلیه که پیش ایشان متداول است که چون نام ماه با نام روز  
موافق باشد آن را عید کنند. نیک است در این روز جامه پوشیدن و درخت  
نشاندن. و نام فرشته‌ای است که موکل است بر درختان و بیشه‌ها و تدبیر  
امور و مصالحی که در ماه و روز اسفندار واقع می‌شود بدو تعلق دارد -  
و زمین را نیز گویند که به عربی ارض خوانند.»

(برهان قاطع)

اینک به کوری چشم خار و به یمن صبر و شکیبائی امشاسپند اسفندارمذ، کولبار  
برکشیدیم و پاتاوها از پاها برگرفتیم و کاروان عمر را به آستان دوازدهمین ماه سال  
رساندیم و نفس در نفس هم انداختیم و «خواب و بیداری» مخمل سبز را نگریستم و بیداری  
شکوفه‌ها را.

چشم گشودیم و رها شدن آب‌های محبوس در زیر یخ‌ها را به نظاره نشستیم که  
شناپان درسینه کوهساران، راهی مرغزارها هستند و آبراه‌ها، به یاد عهد و میثاق دیرین -  
در انتظار زیارت آن‌ها و چمن‌های نرسده، تشنه و عطشان، چشم به راهشان. و عذار  
عذرای کلبرگ‌ها که به سیلی برف و طوفان کبود گشته بود؛ به مشاطه‌گری فرشته اسفندارمذ

به عروسی چمن هانشسته‌اند و «سیسنبرها»<sup>۱</sup> تاج مکرر بر سر نهاده و نیلوفرها ردای مرصع بر تن و بیدمشک‌های زرقشان و طلایه‌دار لشکر نوبهار، بوی بهاری بر دور سر و عروس دل‌آرای فلک نشسته بر حجله‌گاه آراسته طبیعت و چشم انتظار نوروز که از راه در رسد و بر کولبار رنگین خویش نوبرانه‌های بهاری و بوی باران بیاورد و دایه ابر به پرستاری طفلان نباتی بنشیند؟ و شاخه‌های دوشیزه درختان، بارور حمل میوه شیرین گردند.

اینک اسفندارمذ - آن زمین مادر مهربان - به تواضع و حوصله، مؤده از آمدن نفس برسینه غم‌گرفته و به تنگ نشسته‌اش می‌دهد و فرزندان بی‌تاب طبیعت را شادباش می‌گوید که دیری نخواهد پایید تا تذروها در مرغزارها به‌تک‌وهو بیفتند و چمن‌ها حسن و زیب و جمال دیرینه دریابند.

هلا! به گوش باشیم و به هوش که شامگاه بهمن‌ماه به‌عزای چله کوچک زمستان بشسته و چراغ عمر رجزخوان زمستانی<sup>۲</sup> به تب و تاب افتاده است. و رمق از جان‌بخ-های ستمبر سینه بر گرفته شده است. پگاه اسفندماه در رسیده و نفس بر زمین آمده و بوی عطر آگین دم‌زدن‌های فرشته اسفندارمذ به همره سوزش سپندهای معطر و دورباش دهنده شور چشمان و بد نظران درمشام‌ها پیچیده است. «چیخ‌بازاها»<sup>۳</sup> بال‌ها از برف‌ها تکانه‌اند و از پس زبان گرفتگی و دهن بستگی، گلو به فریاد بر گشوده‌اند و ندای بهاری در داده‌اند.

گوش جان می‌خواهد و چشم بینا که کبکبه موبک بهاری را بنگرد و قافله پر طمانینه زمان را تماشا کند که اگر دلخواهت هم نباشد، این زمان اکتاره لمحدهای و لختی نمی‌پاید. بر لب جوپیار عمر باید بنشینی و فسردن مکرر طبیعت و آن‌گاه بر نائی و جوانی دگر بار او را نظاره کنی.

حال «جمره»<sup>۴</sup> اول در رسیده و نفس بر زمین آمده و «کسرد اوغلی احمد»، جان گرفته و «ننه پیرزنه» به سرمای موقت اسفند دل‌خوش کرده است<sup>۵</sup> که پشت بند این سرما، «نسیم وعده»<sup>۶</sup> اسفندگان بوی بهار می‌دهد و برف و بوران، اعتبار از کف می‌نهند و آرام آرام شرمساران در گلبن‌ها می‌خزند و از جنب و جوش می‌افتند. و نوبهارخوانان کولبار برمی‌گیرند و با هدایائی از نعمات نوروزی، - در به‌در - رسیدن بهار را بشارت می‌دهند. نهرها بوی گلاب در مشام‌ها می‌ریزند<sup>۷</sup> و «عید کهنه»<sup>۸</sup> بساط بر می‌چیند و جایگاه به «نوسال» می‌دهد و اسفندارمذ به پیشواز فروردین می‌شتابد و سینه پر مهرش را مامن ریشه‌های گیاهان می‌سازد تا شیره جانش را بنوشند و گلگون عذار و سبز جامه، به آستان بهار به‌رسند. چرا که بهشت زمین در ید پر صلابت اسفندارمذ افتاده و آرایش و پیرایش طبیعت بدو سپرده شده است. «مام ایزدی» که مانده‌های آسمانی همه آباء علوی<sup>۹</sup> را در طبق سینه می‌پذیرد و در سینه‌اش «گل نوروز»<sup>۱۰</sup> ها<sup>۱۱</sup> و «بیدمشک»<sup>۱۱</sup> های<sup>۱۱</sup> عطر آمیز

وحشی می‌پروراند؛ زیر پای همه گسترده و همگان را - بی‌بخل و حسد - در آغوش‌جای داده است.

«اسفند» همیشه برای ایرانیان - از شهور معظم و معزز به‌شمار می‌رفته و آکنده از نشانه‌های سنتی بوده است.

در قلمرو بیکران اسطوره‌ها و افسانه‌ها، اسفندارمذ آفرینش انسان و موجودات را به‌یاد دارد و نیروی بخش‌بازون پرتوان «آرش» - آن قهرمان جان‌شیفته افسانه‌های ایران - باستان است.

فرشته اسفندارمذ، تیر از کمان آرش‌رها می‌سازد و به‌کمک باد آن را در مرزگاه - های دور دست می‌نشانند. به‌گاه آفرینش، رویش گیاه و خلقت «مشی و مشیان» را نظاره می‌کند و به درگاه اهورا سرسپاس‌گزاری فرو می‌آورد.

آن‌چنان در هم‌رهی و دوستی یک‌رنگ است که اشوزرتشت به‌کرات از او مدد می‌طلبد:

ای اسپندارمذ

در روز رستخیز

در آمرزیده شدن من (و هم‌رهان من)

مرا یاری ده.

ای اسپندارمذ

در جهان مادی

به‌من توش و توان و نهاد راستین عطا نما

و بدکردارانی را که از نیکی روی می‌گردانند

از راستی به‌دور دار و به‌کشتزاران رامش ده

و تو بر این کار توانائی

چرا که کارساز و یاوز راستی هستی

(یسنا ۳۳، بند ۱۱ و یسنا ۳۴، بند ۱۰)

نیروی‌جاذبه اسفندارمذ چنان است که جملگی موجودات را به‌بردباری و سازگاری، طرفدار خویش ساخته و به‌مهر و عشق می‌پروراند و حتی نیم‌نگاهی هم به‌کژخوئی و کبر و تفرعن دیو‌پلید ناسازگاری یعنی «ترومیتی» - مظهر باد سری و خیره‌سری و سرکشی - نمی‌اندازد.<sup>۱۲</sup>

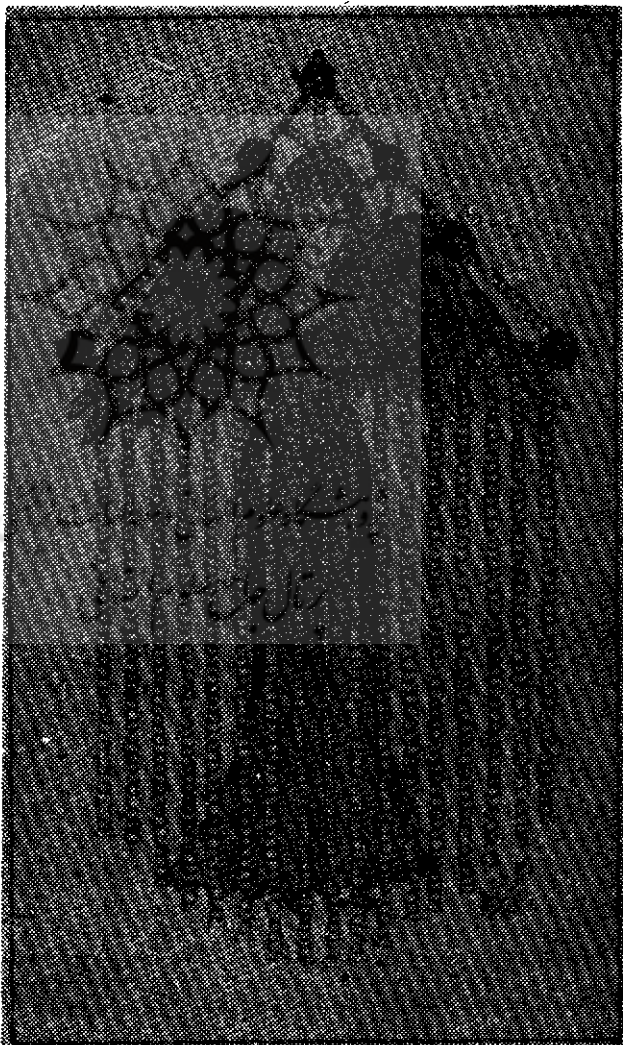
در اساطیر ایران باستان، اسفندارمذ نماد عقل و حاسم و فرشته پاسبان زمین و حامی زنان درستکار و پارسا و شوهردوست می‌باشد. و به‌دینان قدرشناس - حرمت - گذار و عزیزدارنده مقام مادری او. به‌دینان نعمتی را که از زمین برگرفته‌اند، قدر و

ارج می‌نهند و به هنگام تناول این نعمت‌ها، یادشان نمی‌رود که سهمی بر زمین برگردانند. آگاهیم که زرتشتیان هنگام نوشیدن «هشومه»<sup>۱۳</sup> - این عصارهٔ ربانی - مقداری از آن را برای خشنودی سپندارمذ، به زمین نثار می‌کنند. هنوز هم کشاورزان در بسیاری از نقاط ایران آن‌گاه که بذر می‌پاشند، یادشان نمی‌رود که سهمی و حصه‌ای به نام خود «زمین» بر زمین به‌پاشند. به پاس این که هر چه برگرفته‌اند - از زمین بوده است. چرا که اسفندارمذ موکل بر زمین است و بارور سازندهٔ آن و پاك نگهدارنده‌اش و هر آن کس که به کشت و کار بپردازد و خاکی را آباد کند، خشنودی فرشته اسفندارمذ را فراهم کرده است. شادی و رامش و آسایش زمین به‌دستان پرمهر اسفندارمذ واگذار شده است.

از این رو است که به یمن بردباری و صبوریش و خاصیت باردهی و باروریش - همانند بغدخت آنها - اسفندارمذ نیز دختر خواندهٔ اهورامزدا قلمداد شده و فرشتهٔ موکل بر زنان نیز به‌شمار می‌رود.

پنجمین روز از اسفندماه - و به روز اسفندارمذ - زنان از دیر باز جشن می‌گرفتند و مردان به حرمت همپائی‌های زنانشان در گندم‌زارها و خرمن‌گاه‌ها و به پاس صبر و برد - باری و مهربانی زنان در پروراندن فرزندان، به روزی که از آن فرشته اسفندارمذ بود، قلمرو زیست را در اختیار زنان می‌نهادند تا به شادمانی و شور و شغف به‌نظم و نظام کاشانه و کوی و دیار بپردازند و رقعها بردیوارها بپاویزند و حشرات موذی را دور باش دهند و به سلیقه و ظرافت، روستاها را بیارایند و بپیرایند و چیره‌دستی و نگارگری خویشتن را به مردان به‌نمایند و از آنان هدایا و تحف نیکو - به رسم قدردانی از زحمات زنان در دوازده ماه سال - برگیرند<sup>۱۴</sup> و در عالم نمایش و ازباب تظاهر، مردانی را که نادانسته و بی‌خبر به قلمرو حکومتی زنان در اسفندارمذ روز قدم گذاشته‌اند - آن‌چنان که در ادامهٔ این گفتار مشروحاً در این باره سخن خواهیم گفت - کتف بسته به بارگاه حاکم موقت روز جشن زنان ببرند و به پرداخت جریمه مکلفش سازند. از سوی دیگر بر تاروپود خیال، افسانهٔ زیبای فسردن طبیعت به‌گاه زمستان و سرزنش گل از جانب خار راعیان نمایند که عشقه‌های طفیلی - ساقه‌های نورس ریاحین را به باد تمسخر می‌گیرند که ورق سبز گلبرگ‌هایشان به‌همره وزش باد خزانی به‌یغمارفته و شاخه‌هایشان عریان و شکوفه‌هایشان پرپر گشته است. خار و خسک - این مظاهر پلیدی و ناسازگاری که نشان از خیره‌سری «ترومیتی» دارند - آرامش سبزه‌زاران را به هم می‌زنند و بهار عمر گل‌عداران را نادیده می‌گیرند و صبری و درنگی ندارند تا غنچه‌ها از نو بر شاخه‌ها شکوفا شوند و کودکان شاخه‌ها به‌قدم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر گذارند و نه به یک رنگ بلکه به‌الوان چشمگیر، نرگس خمار و بنفشهٔ محجوب با ردای سبز بهاری بر تن جلوه‌گر شوند. آن‌گاه شرمساری و سر به‌زیری از آن خار و خس زمستانی خواهد بود که با همهٔ جور و ستمشان،

اجازه می‌یابند در گلین لادن‌ها و نیلوفرها انباشته شوند و ای بسا ته‌مانده ریشه‌هاشان از شیره‌جان گل نوروزها هم بهره بگیرند. و این داستان بی‌شبهت به محفل عروسی کفار قریش نیست (به دنباله کلام، داستان عروس قریش به تفصیل توصیف خواهد شد) که زن قطامه شکل ابولهب، به خیره‌سری - به فکر استهزاء و تمسخر خیرالنسای اسلام - حضرت فاطمه (س) - افتاده بود تا او را به عروسی قریش دعوت کند و کهنگی و مندرس بودن رخت 'ام‌المومنین و بانوی مستوره' جهان اسلام را به دیگران به‌نمایاند. اما همانند آن پیچک‌های انگل خار و خشک‌که از تماشای چهره سرخ‌وش گل‌ها سر بر زمین می‌سایند، زنان قریش نیز از رؤیت جمال جمیل زهرا (س) و حوریان سبز پوش گرداگرد او، انگشت‌حیرت بردندان اسف می‌گیرند و عروس زشتشان عنان از کف می‌نهد و چنان



#### طرح شماره ۱۵ -

فرشته اسفندار مذ -  
 با گیاه ممطر « اسفند »  
 الفشی دیرینه دارد و به  
 یاری دانه‌های عطر آمیز  
 این گیاه، چشم حسودان  
 و خیره‌سران را بر می‌بندد.

شیفته رخ بی‌مثال و آزر مگین اسفندار مذوش حضرت فاطمه (س) می‌شود که در پاهایش می‌افتد و گردن به کلام حق و مهر آمیز دختر نبی و وصی خدا می‌سپارد. تو گوئی اسفندارمذ، مام ایزد زمین، به صبر و حوصله کلام عتاب آلود بیچک‌های طفیلی را می‌پذیرد و حتی به عشق و مهر آن‌ها راهم از خوان نعمت زمین بهره‌ور می‌سازد و وقتی پرده از رخ نوبهار برمی‌گیرد، این عشته‌های زمخت و سوخته که در داستان عروس قریش به صورت هیزم نیم‌سوخته، ابروان عروس را می‌آرایند، از عتاب و جور ساقط گشته و بی‌رمق از تابش خورشید بهاری، در گوشه جنگل‌ها و باتلاق‌ها به سکوت می‌نشینند و زیبایی شاخساران بهاری را می‌ستایند و اسفندارمذ به یاری گیاه معطر اسپند همانند فاطمه زهرا (س) که زنان قریش را مفتون خویش ساخته بود - چشم حسودان را می‌بندد (طرح شماره ۱) و مردم به بهانه تجلیل از اسفندارمذ، در مراسم «اسفندیه»<sup>۱۵</sup> - از فرشته محبوب و نظر کرده زمین، قدردانی نموده، «تاج اسفند»<sup>۱۶</sup> بردارند و دیوارها آویزان و «خوانچه اسفند»<sup>۱۷</sup>، هدیه عروسانشان می‌سازند.

در قلمرو اساطیر سرزمین‌های دیگر نیز فسردهن طبیعت و تجدید حیات آن، به داستان‌های نغز و دلکش سپرده شده است و از این مقوله در مقاله دیگری به تفصیل سخن خواهم گفت.

شاید به حرمت روح باروری و پرورش دهنده زمین و مشابهت او با مقام مادری است که زن در ایران باستان مظهر صبر و بردباری و عشق و فداکاری (همانند فرشته اسفندارمذ) قلمداد می‌شود و زنان چنان پایگاه و الائی می‌یابند که اشوزرتشت، سرود ستایش «زن» سر می‌دهد:

ایدون این زمین،

زمینی را که ما را دربر گرفته است

و این زنان را نیز می‌ستائیم.

و آن زنانی را که از آن تو بشمارند،

ای اهورامزدا،

و از راستی برگزیده برخوردارند،

ما می‌ستائیم.

(یسنا ۳۸، بند ۱)

همره و هم‌قلم ارجمندی در گرامی‌نامه چیستا چشم انتظار شنیدن بقایای جشن زنان در ولایات و گوشه و کنار دیار عزیزمان نشسته است.<sup>۱۸</sup> و من با توجه به پژوهش‌های متمادی سالیان‌دراز در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ مردم ایران، به گوشه‌هایی از این جشن‌ها اشاره خواهم داشت. شاید راهگشای ما به منابع و گنجینه دست نخورده سینه صاحب‌دلان این سرزمین کهنسال باشد:

- «افوس» روستائی است در ۳۸ کیلومتری غرب شهر «داران» مرکز فرمانداری فریدن با مردمی کشاورز و زحمتکش. در این روستا زنان نیز پا به پای مردان در تمام مراحل کشت و زرع شرکت می کنند و در ایام فراغت زمستانی با بافتن قالی و جاجیم و پشم ریزی سرگرم می شوند. درآمدناشی از این راه نیز در بهبود وضع اقتصادی خانواده ها مؤثر است و عموماً دستاوردها و صنایع دستی زنان افوسی در بازارهای داران و اصفهان عرضه می شود.

از جمله مراسم و جشن های ساکنان این روستا - جشن «حکومت زنان» یا جشن محصول است. این جشن معمولاً بعد از برداشت محصول برپا می شود.

در یکی از روزهای آخر بهار، ریش سفیدان و تنی چند از زنان گیس سفید و سرد و گرم چشیده روستای افوس، مقدمات برگزاری جشن را فراهم می کنند، از میان زنان فهمیده و کاردان روستا، زنی که به حسن خلق و نیکوکاری و صبوری و رشادت و جذبه و شهامت شهره است و محبوبیت خاصی در بین زنان دارد و در تصمیم گیری ثابت قدم است، به عنوان حاکم زنان انتخاب می گردد. زیر نظر حاکم موقت، منتخبی از زنان کاردان نیز به همراهی حاکم در نظر گرفته می شوند. چارچی از چند روز قبل از جشن، سوار بر اسب در روستا می گردد و مردم را مزدگانی از چنین روزی می دهد. زنان روستا های مجاور نیز به جشن زنان روستای افوس دعوت می شوند.

به روز جشن، مردان و پسران به هنگام بگاه، کوله پشتی بر پشت و شتابان روستا را ترک می کنند و قریه خلوت را به زنان می سپارند که تا لحظاتی بعد، زنان قریه به همراه زنان قراء همسایه - روستا را قرق خواهند کرد و هیچ مردی یا پسری اذن حضور در روستا نخواهد داشت و اگر مردی به تصادف و ندانسته از روستا بگذرد، قراولان او را گرفته ۱۹ به حضور حاکم موقت می برند و جریمه اش می کنند گوشزد می نمایند که مگر نمی دانستی امروز جشن حکومت زنان است و هیچ مردی را حق این نیست که وارد ده شود؟

روز جشن - زنان لباس رنگین و الوان می پوشند و دسته رامشگران در گوشه های از بارگاه حاکم، میهمانان را به شوق و شور و شغف می آورند. همه زنان شاد و مسرور می گردند و به جلال و جبروت حاکم «یکروزه» غبطه می خورند.

این مراسم تا کمی بعد از ظهر ادامه دارد. سپس حاکم زنان دستور می دهد که میهمانان و زنان ده به صرف ناهار به منازل خود بروند.

ناگفته نماند که مردان نیز همان طوری که گفتیم در آن روز - روستا را ترک گفته به «سرچشمه» - محوطه ای دور از روستا - که جایگاه اجدادی آنها برای عزت گردیدن در روز جشن زنان می باشد، می روند و چادر می زنند و دور هم می نشینند و به گفتگو و

بحث و درد دل می‌پردازند.

غروب‌هنگام، مردان باروبنه خود را جمع کرده، دسته دسته از «سرچشمه» برمی‌گردند. زنان تا دروازه روستا به استقبال مردان می‌آیند و همراه آنان کوجه‌های ده راطی کرده و در پیاده کردن اثاثیه و بار به مردان کمک می‌کنند.

مردان - توگوئی از سفری دور دست آمده‌اند - هدایایی را که از قبل برای زنان خویش تهیه کرده بودند، به عنوان سپاس و قدردانی از زحمات زنان در طی سال-بدان‌ها می‌سپارند (طرح شماره ۲). غروب که چراغ خانه‌های روستائی، محفل کوچک آن‌ها را روشن ساخت، زنان از انجام مراسم ویژه خود و مردان از رویدادهای «سرچشمه» برای زنان خاطراتی نقل می‌کنند و شبی را به شادمانی و با خاطره خوش به صبح می‌رسانند.



#### طرح شماره ۲-

سپندارمذروز، مردان  
با شاخه‌های گز و تحف  
و هدایا - روز ویژه  
زنان را به همسرانشان  
شادباش می‌گویند.



- روستائیان «جواهرده»، بیلاق واقع در ۲۴ کیلومتری رامسر، از دیرباز پس از برداشت محصول (معمولاً در مردادماه) جشن و سرور خاصی دارند که بیشتر از آن زنان است. این جشن به گویش محلی، «گل کار\* جشن» نامیده می‌شود. چند روز پیش از جشن، جنب و جوش و رفت و آمد در خود شهر رامسر و قراء اطراف به چشم می‌خورد. اکثر آ مردم به فکر رفتن به «بیلاق» هستند. ماشین‌ها از پیش در نظر گرفته شده‌اند تا مسافران را به جواهرده برسانند و آنان شاهد «گل کار جشن» باشند. حتی اگر در این روزها غریبه‌ای به بازار رامسر سری بزند و خریدی بکند، از او می‌پرسند آیا راهی بیلاق است؟ منظور از بیلاق همین جواهرده است. روز جشن نخست بساط معرکه گبران و پرده‌داران و نقالان گسترده می‌شود و در میدان روستا، مردم به گفت و شنود و بحث درباره جشن «گل کار» مشغول می‌گردند. دسته دسته از کشتی گبران روستای جواهرده و روستاهای مجاور که در آن روز به جواهرده آمده‌اند، کم کم به میدان مجاور «آدینه مسجد» جواهرده می‌روند. بساط چای و ناهار در همه جا دایر است. قهوه‌خانه‌های کوچک با کته و غذاهای محلی از میهمانان پذیرائی می‌کنند. زنان شلیته‌های رنگین و چارقد‌های گلدار بر سر - دسته‌دسته به «آدینه مسجد» می‌روند.

جشن - جشن سپاس است. سپاس از فراوانی محصول و محل جشن - «آدینه مسجد» روستای جواهرده که در چنین روزی به دست زنان و دوشیزگان روستا، دیوارها و کف این مسجد سفید خواهد شد، کلاً نظافت و آراستگی مسجد - در این روز خاص - فقط به عهده زنان است و مردان اذن حضور ندارند و اگر مردی نادانسته در حریم مسجد حاضر شود، تنبیهی سخت در انتظار او است. هنگام ظهر دیگ‌های غذا در گوشه گوشه محوطه مجاور «آدینه مسجد» بر روی اجاق‌ها دیده می‌شود.

بعد از صرف غذا مردان از مسجد فاصله می‌گیرند و زنان با هل‌له و شادمانی به سوی مسجد می‌روند و مردان را دورباش می‌دهند. از سوی دیگر یلان و کشتی گبران روستا - در میدان کنار مسجد، میدان‌داری کرده و سینه ستر می‌سازند و مبارز می‌طلبند و در صف‌های آراسته بادی برگلو می‌اندازند و خودی نشان می‌دهند و حریفان را احضار می‌کنند.

آن زمان که زنان از سفیدکاری «آدینه مسجد» فراغت یافتند، پهلوانان نظر کرده مردم، پیروزی خود را به زنان نشان مژده می‌دهند و مردان از بازار مکاره کنار مسجد که فقط به عنوان «بازار گل کار جشن» دایر شده و انواع پوشاک و خوردنی‌ها و زیورآلات مصنوعی در این بازار عرضه می‌شود، هدایایی برای زنان خود تهیه می‌کنند تا از همدوشی و همکاری و تعاون زنان در طی سال و به خصوص زمان برداشت محصول قدردانی نمایند.

«گل‌کار جشن» با سرودشادمانی به پایان می‌رسد. درحالی‌که زنان - با هم - از هدایای دریافتی از سوی شوهرانشان صحبت می‌کنند و ای بسا مورد رشک و حسد یکدیگر قرار می‌گیرند.

- نمونه سوم از جشن‌های ویژه زنان، مربوط به جشن زنان روستای «اسک» - در آمل - می‌باشد. از چندین قرن پیش بنا به سنتی در اواسط بهار و در یک نیمروز بهاری، صدها نفر از مردان روستا، ده‌ها تن برف را از اطراف روستا جمع کرده، بر دوش می‌کشند و با صعود به کوهی آن‌را در گودال بزرگی می‌ریزند تا با ذخیره کردن برف در کوهستان برای تأمین آب آشامیدنی کاروان‌ها و رهگذران در فصل تابستان، از این برف‌ها بهره‌برگیرند. روز اجرای مراسم - که همراه با حرکات نمایشی است - تمام اهالی ذکور دهکده از پنج‌سال به بالا، در این مراسم شرکت می‌کنند. با این‌که امروزه استفاده از آب گودال، تقریباً صورت نمی‌گیرد با این همه برگزاری این آیین به صورت نمایشی همچنان ادامه دارد.

در این روز روستای «اسک» از مرد خالی می‌شود و زن‌ها به صورت حاکم مطلق درمی‌آیند. حتی پیرمردهایی که نای راه‌رفتن دارند و پسر بچه‌های بیش از پنج‌سال باید به کوه بزنند و در مراسم «برف‌چال» شرکت کنند. مردانی که به علت بیماری قادر به رفتن به کوه و شرکت در آیین مزبور نیستند، ناگزیرند درهای اتاق را به روی خود ببندند و به اصطلاح آفتابی نشوند. کسانی که از این دستور زنان سرپیچی نمایند به وسیله زنان روستا که در آن روز حکمران دهکده گشته‌اند، تنبیه می‌شوند. اگر مرد غریبه‌ای نیز دانسته و ندانسته در این روز وارد روستای «اسک» شود، به چنین سرنوشتی دچار می‌گردد.

بدان هنگام که مردان ده، کوله‌باری از توده سنگین برف را در دامنه کوه به دوش می‌کشند و آن‌را در گودال می‌ریزند، زنان روستا به جشن و پایکوبی و اجرای نمایش‌های روحوضی می‌پردازند. در این نمایش‌ها عده‌ای از زنان در نقش حاکم و دستوردهنده ظاهر می‌شوند و گروهی دیگر به پرداخت جرایمی مانند تأمین ناهار و تهیه شیرینی محکوم می‌گردند، این حکم - از سوی زنان حکمران دهکده صادر می‌شود و لازم‌الاجراء است. در شامگاه چنین روزی، جشن باشادمانی به پایان می‌رسد و مردان به روستا برمی‌گردند.

- یکی دیگر از موارد مربوط به جشن زنان، «مولودی» یا نمایش «عروس قریش» است که در مقدمه مقاله به هنگام بحث از حضور حضرت فاطمه (س) در مجلس عروسی زنان کفار عرب، به گوشه‌هایی از این جشن اشاره شد.

«مولودی» از نمایش‌های مختص زنان است که از زمان‌های دور دست تاکنون متداول بوده است.

معمولاً خانواده‌های مؤمن و مقدس، در جشن عقدکنان و روز پاتختی، مولودی

می گرفتند و آن را خوش یمن می پنداشتند، یا برای ادای نذر که بچه شان پاکبیرد یا همسری شایسته برای دخترانشان انتخاب شود، مجلس «مولودی» ترتیب می دادند.  
مولودی خوان ها دسته ای از زنان مؤمن بودند و اغلب آواز خوش داشتند.

داستانی که به نمایش درمی آوردند چنین است:

زنان قریش از جمله زوجه قطامه شکل ابولهب و خواهر بواجهل به سابقه کینه و عداوتی که با خاندان نبوت داشتند، مجلسی آراستند و از بساب تحقیر و تمسخر خیرالنساء و دختر خیرالبشر یعنی حضرت فاطمه (س)، به نزد پیغمبر رفتند و از او درخواست تا فاطمه (س) را به مجلس عروسی زنان قریش بفرستند. چون به زعم آن حضرت فاطمه (س) رخت نونداشت، در نظر داشتند به آن بانوی گرامی خفت دهند. حضرت فاطمه (س) چون به منظور آن ها واقف گردید، دعوتشان را نپذیرفت. رسول اکرم (ص) از دختر عزیزشان خواستند تا به منظور رفع کدورت - در آن مجلس حضور یابد. از سوی خداوند نیز جبرئیل مأمور گشت و پس از سلام رب جلیل، عرض ادب کرد:



طرح شماره ۳-

حضور حضرت فاطمه (س)  
در محفل عروسی کفار  
قریش.

## بود طفیل وجودت زنان حور سرشت کمینه خادمهات حوریان هشت بهشت

سیس جبرئیل یکدست رخت به همراه زر و زیورهای بهشتی به عنوان ارمغان به حضور فاطمه (س) تقدیم نمود.

حضرت رخت نو را برتن کرد و در مجلس زنان قریش حاضر گشت (طرح شماره ۳). در حالی که حوریان مجمر گردان از پیش روان بودند و زیبارویان بهشتی گوشه‌هایی از چادر مطهرش را بردست گرفته و برای دفع چشم زخم، سپند بر آتشدان می‌ریختند و عود به مجمر می‌افروختند، در کنار حضرت فاطمه (س) به محفل عیش زنان کفار عرب وارد شدند. (طرح شماره ۴).

حضرت فاطمه الزهرا (س) حله‌ای از حلال بهشتی در پرو تاجی مرصع به در شاهوار و یاقوت آبدار بر سر داشتند و رشته‌های مروارید از اطراف جامه‌اش آویخته بود. فوجی از زنان از حیرت مدهوش گشتند و قومی از خجلت خاموش شدند.

زنی نماند که مبهوت آن جمال نشد

زنی نماند که نقش ز غصه لال نشد

عروس قریش از رؤیت جمال جمیل آن حضرت و از مشاهده عظمت و وقار بانوی محبوب جهان اسلام، وحشت زده به حالت بی‌حالی و مرگ افتاد. خویشان عروس از کرده خود پشیمان گشتند و دست به دامن بانوی معصومه و صورت جزیره‌العرب زدند و به پای او افتادند. حضرت، بالای سر عروس رسید و به اذن خداوند دوباره بدو جان بخشید. زنان قریش توبه کردند و مسلمان گشتند.

حضور مردان و حتی پسر بچه‌ها در مراسم مولودی از محرمات است و به هیچ عنوان



طرح شماره ۴ - طرحی از حضور حضرت فاطمه (س) در مجلس عروسی زنان قریش. حضرت فاطمه (س) به همراه حوریان بهشت در عروسی ترتیب داده شده از جانب زنان کفار عرب شرکت می‌فرمایند. (برگرفته از کتاب طوفان البکاء)

مردان حق تماشای مراسم ویژه زنان را ندارند.<sup>۲۰</sup>

نمونه‌های دیگری از جشن‌های خاص زنان، در گوشه و کنار وطن ما به عزت و شأن فراوان مورد استقبال بانوان است و همتی می‌خواهد که علاقه‌مندان فرهنگ مردم، پایمردی نشان دهند و به گردآوری این مراسم بپردازند. از جمله در خراسان نیز به هنگام شب چهارشنبه‌سوری، زنان محفلی دارند و مجلس خصوصی و مراسمی که مردان به هیچ وجه اجازه دخول به این مجالس ندارند. مراسم خصوصی زن‌ها بیشتر در زمینه تفریح و بخت‌گشائی دختران و سنت‌های مربوط به دفع درد و بلا است.

با توجه به آن‌چه که درباره فرشته اسفندارمذ - مام ایزد صبر و شکیمیائی و عشق و وفاداری - باز گفتیم و از جشن‌های مختص بانوان یاد کردیم، ارزش امشاسپند اسپندارمذ به وضوح مورد توجه قرار می‌گیرد که به هر زبان که بخوانیم، حدیث زیبایی از جان - گذشته‌گی زنان است و مقام والای مادری که به مهر و آبادانی دل بسته و مظهری است از زمین و با آنان که در سینه پر عاطفه او بذریع محبت بکارند، گوشه چشمی و لطفی و عنایتی خاص دارد.

به سرود بهدینان گوش فرادهم:

هر آنکس که زمین شکبیا و بردبار را

که مایه زندگی است

بیالاید

و ویران سازد

و از کشتزار بی بهره کند،

مایه ناخشنودی

و موجب رنجش پدر مینوی گردد.

به خشنودی فرشته اسپندارمذ - زمین را پاک و آباد و سبز نگهداریم و در آستان نوبهار، قدر «اسفند» را بدانیم که «پیش بهار» است و بستر سبز علف را به زیر قدم نوروز گسترده و با عروسان چمن به پیشواز روز نو شتافته است.

و اکنون بهار را رویاروی خویش داریم. بهاری که از نفرت گریز دارد و تنها به مهربانی‌ها پناه می‌برد. فصل برنائی دگر باره طبیعت. فصل برکت و سرسبزی.

هزار شکر که آمد بهار و رفت خزان

ز فیص مقدم گل شد جهان پیر جوان

«مشتاق اصفهانی»

بهاری که بر بال نسیم و با رنگ‌های جادویی گل‌ها و سبزه‌ها از راه می‌رسد و میلاد غنچه‌ها و شکوفه‌ها را جشن می‌گیرد و علم دولت نوروز به خیمه گاه صحرا برافراشته

می‌شود<sup>۲۱</sup>. سرما می‌گریزد و طبیعت - که مادر ابدی است - دستان نسیمی خود را بر سر ما به نوازش درمی‌آورد ابر کهربار به همراه شبنم سحرگاهی، باران بر گلبن‌ها و سبزه‌زارها می‌ریزد. روزان کجسته<sup>۲۲</sup> سپری می‌گردند و خجسته روز میلاد بهار، جشن گرفته می‌شود<sup>۲۳</sup>.

ما نیز سال را با سپاس به طبیعت و سلام بر نسیم و درود به زمزمه جویبار و به شکرانه ظراوت آغاز می‌کنیم باصلای شادمانی و سینه‌ای پر از صفا و پاکی.

مقدس باد بهاران

و باران‌های نیکوکار و بارور و لطیفش.

همیشه سرسبز باد زمرد درخشان رستنی‌هایش.

گرامی باد قیام سبزه‌ها از خاک

و طلوع چشمه‌ها از سنگ.

پرداغ باد سینه تپه‌های سنگی از لهیب لاله‌ها

عطر آکین باد اندام نوروز

که نطفه عشق در دل‌ها می‌کارد

و ترنمش

شادی بخش است و آشتی باش به جان آدمی می‌ریزد.

همزمان با برابری روز و شب و گاه جنبش طبیعت در رویاندن نباتات و بیدارشدن درختان از خواب زمستانی، موسم شادی بخش بهار و قدوم منور نوروز راعزیز می‌داریم<sup>۲۴</sup>.

نوروز حدیث دیرپائی است که از پارینه ایام با روح و قلب هر ایرانی، پیوندی گران دارد و بوی عطر اسپندش، در زیر سقف‌ها می‌پیچد و پیک شادمانی، در همه سراه‌ها را می‌زند و لبخند پاک طبیعت، در چهره و نگاه هر انسان پاک‌منشی نقش می‌بندد. مهرها می‌شکند و کین‌ها از یاد می‌رود.

همیشه ایام، مقدم نوروز از سوی نیک‌اندیشان گرامی داشته شده است. حتی آن زمان که بیابان گردان عرب، چشمه‌سارهای زلال ایران زمین را کور می‌ساختند و حوریان زیبایی ایران‌شهر را به یغما می‌بردند، حتی همان سال که سربازان «قتیبه» بر کناره جیحون سرخ‌رنگ، خیمه برافراشته بودند و «مهلب»، خراسان را پیاپی قتل‌عام می‌کرد؛ در آرامش غمگین شهرهای مجروح و در کنار آتشکده‌های سرد و خام‌وش، نوروز عزیز و گرانقدر شمرده می‌شد.

تاریخ از مردی در سیستان خبر می‌دهد که به هنگام ظلم و جور اعراب بر ایرانیان و هجوم ددمنشانه آن‌ها به این سرزمین مقدس، به گاه نوروز به نوحه‌سرائی و مویه‌گری می‌پرداخت و از قتل‌عام شهرها و ویرانی‌ها و آوارگی‌ها و جان‌باختگی‌ها سخن می‌گفت

و مردم را می‌گریاند و سپس، چنگ خویش را برمی‌گرفت و زمزمه می‌کرد: «ای ابایمارا اندکی شادی باید».

نوروز همواره پیشانی سال نو<sup>۲۵</sup> و طلایه‌دار روزان خوش بهاری بوده است. روزگاری در کنار مغان، اوراد مهرپرستان را خطاب به خویشان می‌شنیده است، سرود مقدس موبدان و زمزمه اوستا و پس از آن، در کنار آنشکده‌های زرتشتی، بهدینان اهورامزدا را به یاری می‌خواندند. از آن پس وقتی نوروز در می‌رسید، از سینه مسلمانان فریاد یا مشدیراللیل والنهار برمی‌خواست و مسلمانان به آیات قرآن و زبان الله از آن تجلیل می‌کردند و اکنون، علاوه بر آن با نماز و دعای تشیع و عشق علی (ع) و حکومت علی (ع) نوروز را جان می‌بخشند<sup>۲۶</sup>.

اینک به گوشه‌هایی از مراسم پیشواز مردم از توبهار و نوروز نظری بیفکنیم تا بشکون و میمنت روزهای خوش نوروز را دریابیم که چه سان پاکدلان و وطن‌ما به گرمی داشت نوروز - روزان خویش را - به اسفندماه - در جنب و جوش و تک و پو می‌گذرانند و به چشم و هم‌چشمی در بزرگداشت روز نو می‌کوشند تا از دیگران عقب نمانند و احیاناً نحوست چهارشنبه‌سوری گریبانشان را نگیرد:

در سرزمین زیبای گیل و دیلم، از اوایل اسفندماه، زنان به «گل‌کار»<sup>۲۷</sup> می‌پردازند یعنی آستین‌ها را بالا می‌زنند. حصیرها را از اطاق‌ها بیرون می‌ریزند و چند زنبیل «چقال» - گل<sup>۲۸</sup> می‌آورند و کف اطاق‌ها را صاف و تمیز می‌کنند و در کنار برکه‌ها و «سل‌ها»<sup>۲۹</sup>، حصیرها را می‌شویند و روز چهارشنبه‌سوری همگی رخت نو بر تن کرده و مردان به چهارشنبه‌بازارها سر می‌زنند و هدایایی برای زنان خویش می‌خرند. معمولاً يك سنجاق سر یا شانه تهیه می‌کنند که خوش‌یمن و باشکون شمرده می‌شود.

مردم این منطقه، آخرین چهارشنبه سال یعنی چهارشنبه‌سوری را «کول‌کوله چهارشنبه»<sup>۳۰</sup> می‌گویند و آتشی افروخته و با آواز و ترانه‌های شادمانی از روی آتش می‌گذرند و دل خوش می‌سازند:

کول کوله چارشنبه (چهارشنبه) بدر

سال بدر

ماه بدر

سیمزده (سیزده) بدر

نحوست بدر.

صبح روز چهارشنبه‌سوری، کوه‌نشینان گیل و دیلم، يك نفر را به‌عنوان خوشقدم و پا سبک یا «پادموج»<sup>۳۱</sup>، به‌خانۀ خویش دعوت می‌کنند تا پیش از دیگران در منزل آن‌ها حضور یابد. آن‌ها بی‌صبرانه به‌انتظار «پادموج»‌ها می‌نشینند. به‌عقیده آن‌ها، پاد موج‌ها به‌منزله خوشقدم‌های نوروزی، برکت و افزونی نعمت به همراه می‌آورند و نظر کرده

هستند.

نوروزی خوان‌ها نیز به نام «نوروز و نوسال خون» ۳۲ از اوایل اسفندماه در کوچها می‌گردند و اشعار ویژه عید و نوبهار و نوروز می‌خوانند و هدایائی می‌گیرند. مردم، شکستن کوزه‌های کهنه آب را نیز به فال نیک می‌گیرند و به خصوص خرید کوزه نو از چهارشنبه بازارها را نیک می‌دانند. عید به دید و باز دید هم رفته، گلاب و عرق «بیامیشگ» ۳۳ به دست میهمانان و باز دید کنندگان می‌ریزند.

در «تکاب» آذربایجان، «خاتون چهارشنبه» برکت‌رسان خانواده‌هاست و مقدمش در شب چهارشنبه‌سوری، گرامی داشته می‌شود. مردم تکاب به دیوارهای انبار آرد - در منزلشان کمی آب می‌پاشند و به روی آن با آرد شکل زنی را می‌کشند که دیگری در جلو و کفگیر پلو در دست دارد. می‌گویند «خاتون چهارشنبه» حتماً در آن شب به يك خانه سر می‌کشد و با خود خیر و برکت می‌آورد. به همین جهت در خانه‌هایی که «باجه» دارند ۲۴ مقداری «قورقا» ۳۵ به دوروبر باجه می‌ریزند که سهم «خاتون چهارشنبه» باشد.



بر نظاره ایام: از شامگاه بهمن و پگاه اسفند تا سحرگاه نوبهار



«تکم چی»ها یا عروسک گردان‌های نوروزی، بیک‌های نوبهاری اردبیل و مشکین‌شهر و بسیاری از شهرها و روستاهای آذربایجان خوانده می‌شوند. در اواسط اسفندماه، هر آنگاه که ترانه‌های «تکم چی»ها در وصف نوروز به گوش مردم برسد، هول و شتاب آمادگی برای برگزاری مراسم عید، در چهره‌ها عیان می‌شود که بلی دیگر فرصتی نیست، آستین‌ها را باید بالا زد و خانه‌ها را به نظافت کشاند. «تکم» عروسکی است که «تکم چی»ها بردست می‌گیرند و با حرکت دادن آن - به طرز خاص - تصنیف‌های بهاری و نوروزی می‌خوانند<sup>۳۷</sup>. آن‌ها فرارسیدن روزهای نیکو و پربرکت بهار و آغاز سال نو را مژده می‌دهند. مردم نیز نسبت به آن‌ها مهربانی کرده و هدیه می‌دهند و خوش قدمشان می‌دانند. کودکان با شادمانی آن‌ها را می‌نگرند و بزرگترها با شتاب و تعجیل کارها را رو به راه می‌کنند و به هم می‌گویند: مگر نمی‌بینی «تکم چی»ها آمده‌اند؟

«تکم چی»ها ترانه‌هایی می‌خوانند که عموماً جنبهٔ بشارتی برای به پایان رسیدن زمستان و آمدن بهار دارد.

مطلع غالب این اشعار چنین است:

بهار آمد بهار آمد خوش آمد  
سیزون بو نازه بایراموز مبارک

که برگردان مصرع دوم به این شرح است: این عید تازه شما مبارک باشد. در شهر اردبیل - علاوه بر «تکم چی»ها - چند روز به عید مانده، مدامان در خیابان‌ها و سوق‌ها و گذرها به راه می‌افتند و قصاید و مداحی نغز با آواز دلپذیر در شأن نوروز و مدح حضرت علی (ع) می‌خوانند. جمعی مستمند نیز درحالی که در سینی کوچکی نقل و نبات ریخته و بشقابی سبزهٔ عید گذاشته‌اند، به در مغازه‌ها می‌روند و هدایای مختصری می‌گیرند. حمامی‌ها برای مشتریان خود سبزه‌های نوروزی می‌فرستند و چشم‌انتظار دریافت انعام می‌نشینند.

بقال‌ها و آجیل‌فروش‌ها و میوه‌فروش‌ها، تخته‌بندی مغازه‌های خود را تجدید می‌کنند و خوانچه‌های اجناس و میوه‌ها به طرز زیبایی می‌چینند و محوطهٔ مغازه‌ها را تزئین داده، شمع و چراغ می‌افروزند. خانواده‌ها، ظروف مسین را برای سفید کردن به مسگران به سفیدگری می‌سپارند و برای میمنت، یک کوزهٔ سفالین آب و چند عدد لیوان سفالین می‌خرند. سابقاً خرید کوزه و لیوان جزو شگون بود.

چهارشنبهٔ آخر سال را - در شهر اردبیل - «چهارشنبه سوری» یا «چهارشنبه گونی» می‌خوانند و مقصودشان همان چهارشنبه سوری است. گاهی نیز چهارشنبهٔ آخر سال را «کول چارشنبه»<sup>۳۸</sup> یعنی «چهارشنبه گل» می‌گویند چرا که خانه‌ها مثل دسته گل - در این روز - معطر و نضیف گشته‌اند برخلاف چهارشنبهٔ ماقبل که به «کول چارشنبه»<sup>۳۹</sup> یعنی

«چارشنبه خاکستر» معروف است. چون که هنوز نظافت خانه‌ها و خانه‌تکانی‌ها تمام نشده و منازل وضع آشفته دارند و دیوارها را گردوخاک گرفته است.

شب چهارشنبه‌سوری وقتی آتش بر بوته‌های خار زدند و از روی آن پریدند، با ترانه‌هایی نحوست سال و ماه و چهارشنبه آخر سال را دورباش می‌دهند و شتابان در دور سینی‌های بزرگی که آجیل چهارشنبه‌سوری ریخته شده، جمع می‌شوند. کودکان شتاب‌زده‌اند تا سهمی بگیرند و بزرگان شمع‌های چهارشنبه‌سوری را می‌افروزند و زنان، یادشان نمی‌رود که به نام تک تک افراد خانواده - حتی سفرکرده‌ها - شمعی روشن کنند و زیر هر سقفی، شمعی بگذارند تا هیچ گوشه‌ای از منزل - در آن شب - به‌خصوص - تاریک نباشد والا چهارشنبه‌سوری انسان را نفرین می‌کند. صاحب‌دلان با احساس نه فقط از زندگان یاد می‌کنند، بلکه خویشتن را موظف می‌دانند به منازل بستگانی که عزیز را در آن سال از دست داده‌اند سری بزنند و قبل از افروختن شمع منزل خویشتن، بوته‌های منزل عزاداران را به آتش بکشند و ذکرخبری از اسیران خاک نموده‌ و از خانواده‌های سوگوار بخواهند که به خاطر عید، دل خوش سازند. چرا که رضای روح مردگان در نظاره شادمانی افراد خانواده‌هایشان تأمین می‌شود. به ویژه اگر مردگان یتیمانی از خویشتن به‌جای گذاشته باشند، افراد خیر از راه عطفوت دستی بر سر آن‌ها کشیده و در شب چهارشنبه‌سوری تنهایشان نمی‌گذارند. در اکثر منازل زنان نیکوکار برای درگذشتگان و دست‌کوتاهان از دنیا نیز شمعی روشن می‌کنند. چون که مردگان چشم انتظار یادآوری از سوی زندگان هستند.

سابقاً که ظروف پلاستیکی مورد استفاده مردم نبود، معمولاً ظروف سفالین در منازل برای نگهداری آب و ترشی و شیره و... به‌کار می‌رفت. اردبیلی‌ها کوزه‌ها و «بارداخ»<sup>۴۰</sup>های سفالی کهنه را قبل از چهارشنبه‌سوری شکسته و دور می‌ریختند و داشتن کوزه کهنه را بدیمن و نشان فقر می‌دانستند<sup>۴۱</sup>، همچنین در ایام گذشته، بیشتر از قاشق - های چوبین ارزان‌قیمت در خوردن غذا استفاده می‌کردند و به‌هنگام چهارشنبه‌سوری خود را ملزم می‌دانستند که این قاشق‌های چوبی را نیز شکسته و دور بریزند و به جای آن‌ها قاشق‌های تازه‌ای فراهم نمایند. فردای چهارشنبه‌سوری اردبیلی‌ها چشم به‌راه سبک قدم‌ها بودند که برای سال‌ها تجربه کرده و قدم آن‌ها را نیکو و پر برکت می‌دانستند. سبک قدم‌ها اندکی پنیر و نمک و نان و چند عدد شمع و یک یا چند عدد قاشق چوبی به همراه خویشتن برای خانواده‌ها می‌آوردند و هدیه‌ای می‌گرفتند. معمولاً سبک قدم‌ها از بین بستگان کاملاً نزدیک و ای‌بسا از فرزندان خانواده برگزیده می‌شدند و گاهی طبق قرار قبلی وسائل مذکور را در مغازه بقالی می‌گذاشتند و پا سبک‌ها این وسایل را صبح فردای چهارشنبه‌سوری - از بقالی‌ها تحویل گرفته به صاحبانشان می‌رساندند. همچنین در شهر

اردبیل، فردای چهارشنبه سوری مردم درحالی که سهمی از آجیل چهارشنبه سوری را در جیب‌هایشان ریخته‌اند، صحبت‌کنان و شادمان به گفتگو دربارهٔ مراسم چهارشنبه و فرا رسیدن نوروز و یادی از نوروزهای پیشین می‌پردازند و به کنار رودخانه‌ها می‌روند تا به رؤیت آب روان خویشتن رامشغول سازند و ای بسا در کنار نهرها و رودخانه‌ها دشمنی‌ها و کینه‌های دیرین به آشتی مبدل سازند. در واقع این روز - روز شادمانی و میعاد برای دیدار دوستان و آشنایان - بود. تا تبریک چهارشنبه سوری را رد و بدل کنند و دیدارها را تازه سازند و غم‌ها را به شادمانی برگردانند. ضمانتی هم به گورستان‌ها زده، آب پاک و زلال چهارشنبه سوری بر روی گورها بپاشند و اسیران خاک را نیز به یادیاورند. در بگاه فردای چهارشنبه سوری، اردبیلی‌ها خویشتن را موظف می‌دانستند که اگر فرصت رفتن به کنار رودخانه‌ها را هم نداشتند، در کنار استخرها و حوض‌های منازل حاضر شوند، دست و صورتی به شویند و از یک گوشهٔ حوض و استخر به گوشهٔ دیگر بپرند و سبک‌جانی و سلامتی بیابند.

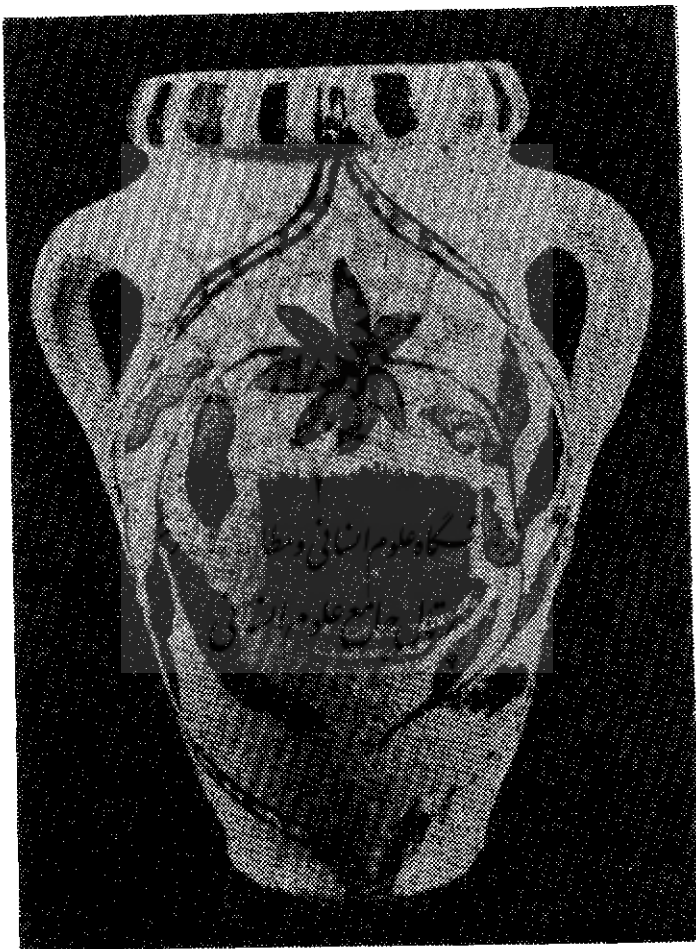
رفتن به کنار رودخانه‌ها را در اردبیل رفتن به «نو اوستی» می‌گویند<sup>۴۲</sup>. سابقاً آب جاری گشته در رودخانه‌ها، آسیاب‌ها را هم به کار می‌انداخت و آرد موردنظر مردم را فراهم می‌ساخت، از این رو فردای چهارشنبه سوری، طرف آسیاب‌ها ازدحام بی‌سابقه‌ای به وجود می‌آمد. آن قسمت از نهر که باریکتر می‌شد و آب را به آسیاب می‌رساند به «نو» (= ناو) موسوم بود. مردم جرأت می‌یافتند تا از روی ناوها بپرند و کوزه‌های تازهٔ آب را از آب رودخانه پر سازند و به منازل خویشتن برگردند و قطراتی از آن آب را در گوشه و کنار اطاق‌ها و صندوق‌خانه‌ها و انبارها بپاشند تا حشرات گزنده در آن سال، در آن اطاق‌ها و انبارها جای خوش نسازند. سپس کوزه‌های آب را شسته و از آب زلال و پاک چاه‌های آب منازل خود پر می‌کردند و شیشه‌ای گلاب در آن آب می‌ریختند و افراد خانواده در لیوان‌های سفالین نو، جرعه‌ای از آن آب را می‌نوشیدند تا جگرشان خنک شود و در سال جدید گرفتار مرض نگردند.

در اکثر روستاهای مجاور اردبیل نیز - روستائیان فردای چهارشنبه سوری، پیش از طلوع آفتاب از خواب بیدار شده و گاو و گوسفند‌های خود را به کنار رودخانه می‌برند و سیرایشان می‌سازند و مقداری آب هم در کوزه‌هایی که تازه خریده‌اند ریخته و به خانه‌هایشان می‌آورند و آن را در «نهره»<sup>\*</sup>ها می‌ریزند. بساور دارند که با این کارها، شیر گاو و گوسفند‌هایشان بیشتر می‌شود. استحمام و پوشیدن رخت نو نیز به هنگام چهارشنبه سوری، سخت مورد توجه مردم اردبیل است. ریختن «آب چهارشنبه سوری» را بر سر - باعث سرسلامتی می‌دانند و غرض از آب چهارشنبه سوری همان استحمام در روز چهارشنبه -

\* ظرف سفالی مخصوص که رگری = Nehra

سوری است، آخرین پنجشنبه سال کهنه را عزیز می‌دارند و به سرخاک مردگان می‌روند و در آن شب حتماً سبزی پلو می‌پزند و چراغ‌های منازل را روشن نگه می‌دارند چرا که مردگان در آن شب چشم انتظار یادآوری هستند و ارواح در منزل زندگان حضور می‌یابند.<sup>۴۳</sup>

همانند سایر هموطنان عزیز ما در سایر نقاط کشور - اردبیلی‌ها نیز مقدم نوروز را از دل و جان گرامی می‌دارند. کینه‌ها در روز نو به آشتی بدل می‌شوند. حتی پیران فرتوت نیز دل خوش می‌سازند و بیماران چشم به راه عیادت کنندگان می‌نشینند و صاحبان عزا و خانواده‌های سوگوار گوش به سرسلامتی دادن بستگان می‌سپارند و آرامشی می‌-



تصویر شماره ۱۵ -

سبزه، نماد فراوانی و سرسبزی و شادابی و برکت.

یابند. رخت نو بر تن - در اطاق‌های تمیز سفره هفت‌سین می‌چینند و دیدن «خرخاکی»<sup>۴۴</sup> را در کنار سفره هفت‌سین به فال نیک می‌گیرند. در سفره هفت‌سین، نقل و نبات و سایر خوردنی‌ها به همراه کوزه‌ای آب و بشقاب سبزه عید و نارنجی در کاسه‌ای از آب دیده می‌شود. ماهی فروش‌های دوره‌گرد، دو سه روز به عید مانده در کوچه‌ها راه می‌افتند و ماهی‌های ریز و درشت سرخ‌رنگ می‌فروشند. در سفره هفت‌سین تک و پوی ماهیان شناور در آب، چشم‌ها را خیره می‌سازد که با هر حرکتی، جنبشی از زمین را نشان می‌دهند. انار میوه نظر کرده‌ای است که حتماً باید در سفره هفت‌سین گذاشته شود.

به یاد بیاوریم که سبز کردن گندم و جو ... نوعی به‌عبرت آوردن زمین است که بارور گردد و به‌قدم نوروز، مخمل سبز بهاری به‌گستراند.

سبزه در سفره هفت‌سین (تصویر شماره ۱)، نماد فراوانی و شادابی سال نیز به حساب می‌آید و گندم نماینده برکت و نان و سبزی. افزون بر این رنگ سبز از نظر سمبولیسم رنگ‌ها - به حرمت طراوت و شادابی - در ایران باستان، رنگ مقدسی شمرده می‌شده است. آب علامت صفا و روشنی دل و ماهی (تصویر شماره ۲) نماد برکت و زایش و هردو (آب و ماهی) نشانه‌ای از بغدخت آناهیتا فرشته باروری و برکت و عشق و محبت در ایران باستان است. نازنج بر روی آب، علامت دیگری است از زمین در میان آب. و انار از میوه‌های مقدس و به قولی میوه بهشتی است و دانه‌های زیادش نماینده افزونی نعمت است.

بدین‌سان «نوروز» در هر کوی و دیاری از سرزمین ما عزیز داشته می‌شود. با تمثیل‌ها و رمز و رازهایی که به کهنگی عمر انسان است<sup>۴۵</sup>.

بکشیم در بهاری که از راه می‌رسد، در صحنه این تمثیل‌ها حضور بیایم. قدم نوروز را سبک بشماریم و نیت کنیم که دل‌هایمان را صاف نمائیم و به‌والائی اندیشه، دل از کینه‌ها برکنیم. محیط زیستمان را قابل‌تحمل سازیم و روابط اجتماعی خود را بر انسانیت استوار کنیم.

بیائید در «اورمزد روز»<sup>۴۶</sup>، به پایمردی خیال، از صحراهای قرون درگذریم و در همه نوروزهایی که در زیر آسمان پاک و آفتاب روشن سرزمین ما برپا می‌شده است با همه زنان و مردانی که خون آنان در رگ‌هایمان و نفس‌هایشان در دل‌هایمان می‌زند، شرکت کنیم و بدین‌گونه «بودن خویش» را به عنوان یک ملت در تندباد ریشه برانداز زمان‌ها و آشوب‌گسیختن‌ها و دگرگون شدن‌ها، خلود بخشیم. در میعادگاهی که همه نسل‌های تاریخ و اساطیر ملت ما حضور دارند، در پایان اسفندارمذ و اسفندگان، با آنان پیمان وفا بر بندیم و «امانت عشق» و صبوری را از آنان به ودیعه برگیریم.

هر روز را نوروز سازیم. روز سلام‌ها و لبخندهای بی‌کینه. هم‌صدا شویم و میلاد

غنچه‌ها و شکوفه‌ها را خیرمقدم بگوئیم.

نوروز و نوبهار

با صد سلام و آرزو

مبارکباد بر نیک‌اندیشان.



تصویر شماره ۲۵ -  
ماهی، سمبول برکت و  
زایش و طراوت و جان  
در آب روان داشتن.



۱. میسنبر (= سیسیمبر = Sisimbar) گیاهی است خوشبو میان پیونه و نعناع. بوی آن تند و تیز می‌باشد و در دواها به‌کار گیزند و برگزندگی زنبور و عقرب مانند - فایده کند. (برهان قاطع).

آید از مهد زمین طفل نباتی بیرون  
دایه ابر دهد پرورش او را به کنار

«کمال الدین وحشی بافقی»

۳. منظور چله کوچک زمستان است. در مورد معادله و مجادله چله کوچک با چله بزرگ بنگرید به مقاله راقم این سطور مندرج در شماره ششم، سال دوم مجله چیستا. بهمن ماه ۱۳۶۱. تحت عنوان: بهمن مظهر عقل اول و امشاسپند آشتی و نیک اندیشی.

۴. در اواسط اسفندماه، در آذربایجان بلبلی به نام «چیخ یازا» (= Chikh yaza) بادی برگلو می اندازد و به پندار مردم، مژده نوبهار می دهد و از نوروز خبر می رساند. می گویند این بلبلی موقع خواندن می گوید: «چیخ یازا» یعنی حاضر شو برای بهار.

۵. در یکی از افسانه های زمستانی مردم اردبیل چنین آمده است که:

احمد نامی از یک خانواده کرد، ساکن یکی از دهستان های اردبیل، جوانی قوی هیكل و بلندبالائی بود، روز آخر بهمن ماهی، که هوا خوب و آفتابی بود، احمد برای انجام کاری به بیابان می رود. ناگهان هوا تغییر کرده برف و سرمای شدیدی آغاز می شود و شدت سرما و طوفان بدانجا می رسد که احمد از راه رفتن باز می ماند و بر زمین افتاده بی حس می گردد. پدر و مادر و کسانش به جستجوی او سر به بیابان می گذارند و چون همه جا پسر از برف بوده، از تلاش خود نتیجه ای نگرفته، بازمی گردند و دست از حیات او شسته در سوگ و اندوه وی شب را به روز می آورند. فردا بار دیگر به جستجوی وی به بیابان می روند و سرانجام او را زنده از زیر برف پیدا می کنند و از این که نمرده است همه در تعجب می مانند.

احمد شرح حال خود را چنین بیان می کند که وقتی تاب و توانم در برابر سرما از دست رفت، بی حس بر زمین افتادم. نیمه های شب به حال آمده احساس گرمائی کردم. نخست آن گرما را از نفس خود تصور کردم ولی بعد دریافتم که آن حرارت از خود زمین است. این گفتار احمد بعدها مبنای این تصور شد که در آن شب «به زمین نفس می آید».

موضوع نفس آمدن بر زمین از قدیم الایام و در نقاط دیگر ایران نیز معروف بوده است. به زعم مردم از آغاز پائیز زمین رو به سردی می گذارد و در زمستان به کلی سرد می شود و نفسش بریده می شود ولی از اول اسفند کم کم قشرهای خالک حرارتی پیدا می کند و در اول سال حالت طبیعی خود را باز می یابد. آنان این حرارت تدریجی را در سه مرحله می دانستند یکی در شب اول اسفند، دومی در چهارم اسفند و سومی روز یازدهم اسفند. و در یک دو بیتی چنین وصف می کردند:

چهارم حوت جمره ثانی	جمره اول افتد آخر دلو
جمره ثالث افتد اردانی.	یازده روز چون گذشت از حوت

به عقیده قدما در جمرة (به فتح جیم و راه) اول زمین گرم می شود و در جمرة ثالث گیاهان گرم می شوند و برگ و شکوفه می دهند.

روز هفتم اسفندماه رانیز در اردبیل، «قاری کولگی» (= Gari kulagi = «قاری» به زبان آذری یعنی پیرزن و «کولک» همان کولاک است) یعنی سرمای پیرزن می نامند. در افسانه ها آمده است که پیرزنی به منظور باردار شدن شترهایش چون از سرمای چله بزرگ و چله کوچک طرفی نیست، از خداوند درخواست نمود تا هوا را سردتر سازد و موجب درهم آمیختن شترهای ماده و نر شود. خداوند دعای او را مورد توجه قرار داد و موقتاً هوا را سرد کرد تا آرزوی پیرزن برآورده شود. در این مورد بنگرید به مقاله راقم این سطور در مورد بهمن ماه - مندرج در شماره ۶ دوره ۲ مجله چیستا. بهمن ماه ۱۳۶۱.

۶. هفده روز به عید نوروز مانده را، که بیشتر روز دوازدهم اسفند می شود، در اردبیل وعده یلی (= Vada yeli) می گویند. یل (= yel) با سر حرف اول در زبان آذری به «باد» گفته می شود. اردبیلی ها معتقدند که در این روز باد موسمی می وزد.

۷. روز نوزدهم هرماه - در گاه شماری ایران باستان - فروردین نام دارد. در این روز از ماه اسفند، ایرانیان جشنی برگزار می کردند موسوم به «نوروز انهار» و طی آن مردم به دشت و دمن به ویژه کنار چشمه ها و رودخانه ها رفته و با مراسم خاصی عطر و گلاب در آب می افشانیدند.

۸. روزهای ۲۶ تا ۲۸ اسفندماه در تقویم کردی «عرفه» (= Arafa) نامیده می شوند. و منظور روزهای آخر سال است. در این روزها اهالی روستاها به قورسان (= Goorsan) یعنی گورستان می روند تا به روی گورها آب بریزند و فاتحه ای بخوانند و ذکر خیری از اسیران خاک به عمل آورند. به روزهای بادشده - در قصر شیرین - «عید کهنه» می گویند. (در خراسان و سیستان این روزها را علفه «Alafa») می نامند و بر درخانه ها دسته های علف می آویزند).

۹. در قباله های عقد و نکاح - سابقاً - به خط زیبا و به نثر بسیار زیبا و منیاب مقدمه کلمات شعرگونه ای می نوشتند و از ازدواج آبای علوی با امهات سفلی یاد می کردند که از نتایج حکمت بالغه پروردگاری بود. منظور از آبای علوی، آسمان و باران و روشتائی و... و غرض از امهات سفلی زمین و طبیعت بود.

در افسانه های اقوام مختلف، مکرر از ازدواج آسمان و زمین یاد شده است. (برای آگاهی بنگرید به کتاب مراسم آیینی و تئاتر. ترجمه و تحقیق جابر عناصری. از انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ اول تابستان ۱۳۵۸، صص ۱۱ و ۱۲)



۱۵. نوروز گلی (گل نوروز)، گل زیبایی است که در اواخر اسفندماه می‌روید. اردیلبیلی‌ها این گل را بسیار عزیز داشته و باور دارند که گل نوروز با عطر دل‌پذیرش موجب مداوای زکام و سرماخوردگی می‌شود. رویش گل نوروز، رسیدن بهار را بشارت می‌دهد.

۱۱. بیدمشک گل مخصوص سپندارمذ پنداشته شده است.

۱۲. در نندیداد، هنگامی که از عیوب و نارسائی‌های شخصیت اهریمنی سخن می‌رود، از ترومیتی (= Taromati) به عنوان دیو کبر و تفرعن (متضاد ارمیتی = Aramati) یعنی سازگاری و بردباری و اندیشه درست یاد می‌شود.

۱۳. هئوم = گیاه حیات و نظر کرده ایزد و دارای عصاره هیجان‌انگیز.

۱۴. «... پارسیان این روز را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراع‌ها کردند و آرزوهائی خواستندی از مردان.»

«التفهیم - ابوریحان بیرونی»

«... و اندرین روز کتبه الرقاع گویند و تعویذها نویسند از بهر حشرات و

هوام را. و بر دیوارها برشویند تا مضرت آن کمتر باشد.»

«زین الاخبار - گردیزی»

ابوریحان بیرونی می‌نویسد (در آثار الباقیه):

عوام برای دفع زیان کژدم در روز اسفندارمذ از ماه اسفندار میان سپیده تا برآمدن آفتاب افسونی را بر کاغذهای چهار گوشه می‌نویسند و بر در و دیوار منازل و محل کسب و کار می‌آویزند تا از خاصیت این طلسم حشرات موذی سرگردان شوند و از بین بروند. (رقعه به ضم راء = نامه = نوشته‌ای بر روی تکه‌ای کاغذ و ... جمع آن رقاع است. - هوم به فتح ها و تشدید میم = حشرات زهردار و موذی، جمع هومه). به پندار ایرانیان باستان، دیوها و حشرات و مارها و کژدم‌ها، جملگی لشکر اهریمنند که به همراه او زمین را مورد هجوم قرار می‌دهند. آب‌ها را می‌آلیند و مزه آن‌ها را تلخ می‌سازند، گیاهان را فسرده کرده و مرض به همراهی آورند و غم بردل‌های آنها را.

۱۵. مردم اقلید (یکی از بخش‌های استان فارس و در ۵۰ کیلومتری جنوب شرقی آباده) صبح اول ماه اسفند مراسم دارند که «اسفندیه» نامیده می‌شود. اقلیدی‌ها در آخرین شب بهمن ماه مقداری گندم را در دیگ‌های بزرگ می‌جوشانند و با مواد دیگر حلیم می‌پزند تا برای پگاه اسفندماه آماده شود. طی مراسم خاص به‌همدیگر - جشن اسفندیه را که جشن گرامی داشت گندم و برکت به‌شمار می‌رود - تبریک می‌گویند و عقیده دارند اگر حلیم اسفندیه پخته نشود، در حاصل و خاصه گندم نقصان رخ خواهد داد.

۱۶. گل‌های سبز و نارس اسفند را که دانه‌های سیاه در دل آن قرار دارد، به نخ

می‌کشند و با پارچه‌های رنگین باریک تزیین می‌کنند و از آن اشکال مختلفی در می‌آورند و برای شگون و بیشتر برای پیشگیری از چشم‌زخم و یا برای امنیت‌خانه و خانواده از خطرات و بلاها بر دیوار می‌آویزند. گاه اوراد و ادعیه را نیز در قالبی کوچک قرار داده در آن به‌کار می‌برند که معمولاً یا وان یکاد است یا آیت‌الکرسی و یا قل‌هوالله، یا یاسین و یا انا فتحنا... تاج اسفند را در نقاط مختلف به نام‌های گوناگون می‌خوانند. چنان‌که در کرمان و یزد «طوق اسفند» می‌گویند. در زرنج «صلوات» و در پاره‌ای نقاط، «اسفند مریم».

۱۷. خوانچه اسفند یکی از لوازم سنتی سفره عقد است که در مراسم عروسی، خانواده داماد تهیه کرده به‌خانه عروس می‌فرستند.

۱۸. منظور من فاضل ارجمند آقای دکتر پرویز رجبی است که در شماره هفتم سال اول مجله چیستا، اسفند ۱۳۶۰، تحت عنوان: اسفندگان، جشن زنان. صص ۸۲۹ - ۸۳۴ می‌نویسند:

«... با توجه به این‌که جشن مردگیران هنوز در بعضی از روستاهای ایران (البته نه‌حتملاً روز پنجم اسفند) وجود دارد، جا دارد این جشن در سطح کشور، مخصوصاً در روستاها و شهرهای کوچک قدیمی مورد بررسی قرار گیرد.» امیدوارم مطالب مختصر مندرج در مقاله راقم این‌طور مورد عنایت ایشان قرار گیرد.

۱۹. به‌جا است که اندکی در مفهوم «مردگیران» تأمل شود.

۲۰. مجریان این‌نمایش «اسطوره‌ای - آیینی» از تاریخچه اجرای این مراسم آگاه نیستند. از نحوه پوشیدن لباس آن‌ها چنین برمی‌آید که اجرای مراسم (یا حداقل تکرار آن) مربوط به دوره قاجار است. یعنی روزگاری که شبیه‌خوانی مردانه در اوج شکوفائی بود و زنان در تعزیه مردان نقشی نداشتند (حتی اجرای نقش بانوان مقدسه به‌عهده مردان بود). از این‌نظر زنان در خلوت مراسم کاملاً زنانه اجراء می‌کردند. از جمله این مراسم همین مولودی خوانی و عروس قریش بود. نحوه اجرای این‌نمایش چنین بود:

یکی از زنان مولودی‌خوان، نقش عروس قریش را به‌عهده می‌گرفت. چارقد سرخ بر سر می‌انداخت و با پیراهن سرخ به‌تن می‌کرد، شلیته سرخ می‌پوشید و روی صندلی می‌نشست. آن‌گاه صاحب مجلس یک‌سینی به مجلس می‌آورد که در آن یک کیسه حمام، یک قالب صابون، یک چوب هیزم سوخته و یک قوطی سرخاب قرار داشت. سدرسته مولودی‌خوان‌ها پا می‌شد و آن‌چوب هیزم سوخته را به‌جای میل سرمه به‌دست می‌گرفت. نزدیک عروس می‌آمد و مثل این‌که بخواهد به‌چشمان او سرمه بکشد، چوب هیزم را پیش‌چشمان

عروس حرکت می داد و شعرهایی می خواند. بعد قوطی سرخاب را برمی داشت و دو لُپ او را سرخ می کرد. يك تور قرمز هم روی صورت عروس می انداخت و منظری کزیه برای او به وجود می آورد. در این هنگام یکی دیگر از مولودی خوان ها وارد مجلس می شد و به نحوی که در متن مقاله گفتیم، در نقش حضرت فاطمه (س) ظاهر می شد.

یکی از متون معتبری که از مولودی و مولودی خوانی به تفصیل سخن می گوید، کتاب «طوفان البکاء» اثر «جوهری» است که به دو نسخه این کتاب دسترسی داشتیم که هر دو چاپ سنگی است. نسخه اول مربوط به سال ۱۲۷۱ ه. ق می باشد که در دارالخلافه طهران در مطبعه عالیجناب صناعت آثار آقا عبدالکریم در یوم سه شنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی چاپ شده است. و دیگری نسخه ای است که در سال ۱۲۷۴ ه. ق در دارالسلطنه تبریز و به سعی و اهتمام عالیجناب عزت و سعادت نشان ملاعباسعلی تبریزی صورت انطباع پذیرفته است.

۲۱. علم دولت نوروز به صحرا برخاست  
 زحمت لشکر سرما ز سر ما برخاست  
 تا رباید کله قائم برق از سر کوه  
 یزک تابش خورشید به بغما برخاست  
 برعروسان چمن بست صبا هر گهری  
 که به غواصی ابراز دل دریا برخاست  
 «سعدی»
۲۲. گجسته (در مقابل خجسته) = نامیمون و بدشگون.
۲۳. رسید موکب نوروز و چشم فتنه غنود  
 درود باد بر این موکب خجسته درود  
 «ملك الشعراى بهار»
۲۴. «... نوروز دخول آفتاب است در برج حمل که مصادف می شود با آغاز اعتدال «ربیعی»، چنان که اعتدال «خریفی» یا آغاز پائیز نیز جشن مهرگان است. و ایرانیان اعتدالین را، یعنی آغاز بهار و پائیز را برای جشن از روزگار کهن برگزیده بودند. در دو انقلاب «صیفی» و «شتوی»، یعنی میانه تابستان و میانه زمستان نیز مراسمی انجام می دادند.»
- «التفهیم - ابوریحان بیرونی»
۲۵. «... نوروز نخستین روز است از فروردین ماه، و از این جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است.»
- «التفهیم - ابوریحان بیرونی»
۲۶. مؤمنان مسلمان نوروز را روز آغاز خلافت مولای متقیان علی علیه السلام می دانند:

همایون روز نوروز است امروزو به فیروزی  
بر اورنگ خلافت کرد، شاه لافتی ماوا «هاتف اصفهانی»  
برای آگاهی افزونتر در این مورد بنگرید به مقاله: «پیک های نوروز» نوشته جابر-  
عناصری. مندرج در مجله هنر و مردم شماره ۵۳ و ۵۴، اسفندماه ۱۳۴۵ و فروردین  
۱۳۴۶. صص ۲۶-۳۰.

۲۷. Gal. a Kar) = تزیین و پوشش دیوار و کف اطاقها با خاک رس.

۲۸. Chugal-gal = خاک رس.

۲۹. Sal = نهرهای بزرگ.

۳۰. Kul-Kula Charshamba.

۳۱. دموج، امراز مصدر «دموتن» (= Damutan) به معنی لگد زدن می باشد. پادموج  
= پا سبک.

۳۲. Nowsal Khon.

۳۳. Bilamishk = بیدمشک.

۳۴. در بسیاری از خانه های روستائی آذربایجان به منظور تهویه هوا و خارج شدن دود  
تور، در وسط سقف اطاقها دریچه ای ایجاد می کنند که آن را «باجا» (= Bāja)  
می نامند. از این دریچه هاست که جوانان روستائی در مراسم چهارشنبه سوری «شال»  
آویزان می کنند تا هدایائی بگیرند.  
بنگرید به مقاله: «فروردین» ماه اندیشه مرگ و تجدید حیات. نوشته: جابر عناصری.  
مندرج در شماره نهم، سال اول مجله چیستا. اردیبهشت ۱۳۶۱، صص ۱۱۳۲ و  
۱۱۳۳.

۴۵. تورقا (= Gorga) یا قاورقا (= Gavorga) یعنی گندم برشته.

۴۶. Takam chi.

۴۷. Takam عروسکی است به شکل حیوان - غالباً بز یا شتر - که از تخته می ساختند.  
طول آن تقریباً ۲۵ سانتی متر و دستها و پاهايش متناسب با این بدن و قابل حرکت  
بود. آنرا با پارچه های رنگارنگ و تکه های آئینه به طرز زیبایی می آراستند و در  
زیر شکم عروسک بر انتهای چوب نازکی متصل می ساختند. این چوب از سوراخی  
که در وسط صفحه تخته ای تعبیه می گردید می گذشت و به آسانی بر روی آن صفحه  
می چرخید.

در مورد «تکم چی» ها یا نوبهارخوانان نوروزی بنگرید به صص ۲۶-۳۰ مقاله: «پیک»  
های نوروز» نوشته جابر عناصری مندرج در مجله هنر و مردم. شماره ۵۳ و ۵۴، اسفندماه

۱۳۴۵ و فروردین ۱۳۴۶.

۳۸. گول (= Gool) = گل.

۳۹. کول (= Kul) = خاکستر.

۴۰. بارداخ (= Bardakh) = لیوان سفالین.

۴۱. سابقاً در برخی از نقاط ایران، به افتخار حضرت فاطمه (س) جشنی برپا می‌شد. منظور از این جشن، سپاسگزاری از آن حضرت به منظور عنایت به کوزه گران بود. داستان مربوط به این مراسم چنین است که: روزی کوزه گران حضور حضرت فاطمه زهرا (س) شکایت بردند که کسی از آنان کاسه و کوزه نمی‌خرد حضرت فاطمه (س) محض رضای خدا و به منظور بهبود وضع کوزه گران، به خدمتکاران دستور داد تمام کوزه‌هایی را که در آخرین چهارشنبه سال به چشمه آب برده می‌شود بشکنند و به جای آن کوزه نو در اختیار مردم قرار دهند. کوزه‌هایی که عطرآمیز باشد و موجب شادمانی مردم شود.

در آذربایجان، «کوزه دو ساله در خانه داشتن» اصطلاحی است که به نهایت تهیدستی کسی اشاره دارد.

۴۲. Now üsti.

۴۳. برخی از خانواده‌ها چراغی را که شب چهارشنبه‌سوری افروخته‌اند تا پایان روز سیزدهم نوروز خاموش نمی‌کنند. به نیت این که در این روزها، ارواح از خانه بستگان دیدار به عمل می‌آورند.

۴۴. این حشره در مراسم نوروز ایرانیان باستان نیز مورد عنایت بوده است. هر جا که آب و رطوبتی باشد، این حشره پیدا می‌شود و نشان از پرآبی می‌دهد و مردم از سوی خشکسالی خیالشان راحت می‌گردد. شاید این حشره - حشره نظر کرده «آناهیتا» فرشته آب به شمار می‌رفت چرا که «خر خاکی» در آذربایجان «میرام قوردی» (= Mayram goordi = حشره مریم) نام دارد: حضرت مریم حافظ او است. آگاهیم که حضرت مریم نیز همانند آناهیتا، موکل بر آب‌ها بود. و به تفصیل در این باره در شماره آبانگان مجله چیستا (شماره ۴، سال دوم، آذرماه ۱۳۶۱) سخن گفتم. در آذربایجان آزار این حشره را مذموم می‌دانند و آن را به وجود آمده از «آب» دهان حضرت فاطمه (س) می‌پندارند. آب هم مهریه آن حضرت و مورد احترام است.

۴۵. در مورد نوبهارخوانی در برخی از نقاط ایران از جمله در سنگسر (شهرک عشایر- نشین، واقع در ۱۸ کیلومتری سمتان) بنگرید به شماره ۸، سال اول، مجله چیستا، نوروز ۱۳۶۱. به مقاله: «انسانه نوروز و نوبهارخوانی در سنگسر» نوشته جابر -

عناصری. (صص ۹۲۴-۹۲۹).

۴. هر مزد روز، نخستین روز فروردین ماه و اولین روز هر ماه در گاه شماری ایران باستان.

## ادای دین:

- از جناب آقای پرویز شهریاری سردبیر فاضل گرامی نامه چیستا که رخصت فرمودند مقالات راقم این سطور در توصیف دوازده ماه شمسی در آن نامه ارجمنده منعکس شود و عنایتی نیز بر این مقالات داشتند، فراوان سپاسگزارم. چشم به راهم که دگر بار به همراهی دعوتم کنند. به خصوص از دوست عزیز آقای حسن نیک بخت که در حروف چینی و تنظیم مقالات به حسن نظر مرا یآوری دادند، قدرشناسی می کنم.

- طرح های شماره ۱ و ۲ و ۳ مقاله حاضر به قلم توانای بانوی هنرمند سرکار خانم «مهین افشان پور» کشیده شده اند. سپاس من نسبت به این هنرمند، بی حد است و هم آوائی ایشان در تحریر و تنظیم و طراحی مقالات مربوط به دوازده ماه شمسی - اثر راقم این سطور - به وضوح عیان. امیدوار به تدارم همکاری هایش و سپاسگزار محبت هایش هستم. - این مقاله ناچیز را به روان مادرم تقدیم می دارم که هر چه از فولکلور آذری در گوشه ذهنم دارم، یادگاری است از او. انسانی که خود - هر روزش را با خیر و شر و آمد و نیامد (= توشر - توشمز = Tooshar - Tooshmaz) شروع می کرد.

همچنین این مقاله پیشکشی است ناقابل به همسر «شهین دخت افشان پور (عناصری)» به نیت هدیه معنوی اسفندارم از روز و به پاس همراهی ها و همدلی های صبورانه اش.

## کتابنامه:

- آیین ها و باورداشتهای گیل و دیلم. محمود پاینده، (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵).
- نیرنگستان. صادق هدایت از انتشارات کتاب های پرستو، چاپ چهارم، تهران - (۱۳۴۴).
- از خشت تا خشت. نوشته محمود کتیرائی، (از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸).
- فرهنگ ایران باستان (بخش نخست). نگارش ابراهیم پورداود، (از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶).

- یشت‌ها. گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، (از انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول و دوم، چاپ سوم، ۱۳۵۶).
- کتاب کوچک. گردآورنده: احمد شاملو، (حرف الف، دفتر دوم، از انتشارات مازیار، شهریور ۱۳۶۱).
- عقاید و رسوم مردم خراسان. تألیف ابراهیم شکورزاده، (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶).
- برهان قاطع. تألیف محمد حسین ابن‌خلف تبریزی. متخلص به برهان. به اهتمام دکتر محمد معین. چاپ علمی.
- خیابو یا مشکین‌شهر (مونوگرافی مشکین‌شهر). دکتر غلامحسین ساهدی، (از انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۴).
- آثار الباقیه. ابوریحان بیرونی. به کوشش علی‌اکبر دانا سرشت.
- زین‌الاکخبار. گردیزی. تصحیح عبدالحمی حبیبی، (تهران ۱۳۴۷).
- اردبیل در گذرگاه تاریخ. تألیف باباصفری. (جلد دوم، ۱۳۵۷).
- گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان. تحقیق و نوشته هاشم‌رضی، (از انتشارات سازمان فروهر، بهمن‌ماه ۱۳۵۸).
- طوفان‌الیکاء. اثر جوهری. به‌سمی و اهتمام ملاعباس‌ملی تبریزی، (چاپ سنگی. تبریز، ۵۱۲۷۴. ق).
- معتقدات و آداب ایرانی. تألیف هانری ماسه. ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، (از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، سلسله ایران‌شناسی، شماره ۲، جلد اول و دوم، تبریز، اسفند ۱۳۵۵ و اسفندماه ۱۳۵۷).
- مراسم آئینی و تئاتر. ترجمه و تحقیق جابر عناصری، (از انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ اول، تابستان ۱۳۵۸).
- پیک‌های نوروز. نوشته جابر عناصری. مندرج در مجله هنر و مردم شماره ۵۳ و ۵۴، اسفندماه ۱۳۴۵ و فروردین ۱۳۴۶.
- مجله معلم (ارگان لیسانسیه‌های دانشسرای عالی) شماره مسلسل ۱۸ و ۱۹، شماره‌های هفتم و هشتم، سال دوم، فروردین‌ماه ۱۳۳۹.
- مجله فردوسی شماره ۹۰۳، فروردین ۱۳۴۸.
- مجله تلاش، شماره ۷۸، سال دوازدهم، فروردین ۱۳۵۷.
- مجله سخن، دوره نهم، شماره ۱۱ و ۱۲، اسفندماه ۱۳۴۷.
- مجله تلاش، شماره ۲۷، اسفند ۱۳۴۰ و فروردین ۱۳۵۰.
- مجله کاوش، دوره ۱، شماره ۱۰. نوروز ۱۳۴۲.
- مجله خوشه، خردادماه ۱۳۴۷ و تیرماه ۱۳۴۷.
- مجله هنر و مردم، دوره جدید، شماره صد و دوازده و صد و سیزده، بهمن و اسفند ۱۳۵۰.